

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه نقد استدلال به قرآن براي اعتبار سیره مستحدثه

بحث در استدلال به قرآن براي اعتبار سیره‌های مستحدثه بود. یکی از آیات، آیه شریفه 199 سوره اعراف بود که میفرماید «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، که عرض کردیم نمی‌توان به این آیه بر اعتبار سیره‌های مستحدثه استدلال کرد. یکی از شواهد بر عرض ما این است که در این آیه، «خُذِ الْعَفْوَ» استحبابی است، «أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» هم استحبابی است، پس «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» هم باید استحبابی باشد چرا که قرینه سیاق دلالت بر این معنا دارد. وقتی عنوان استحبابی شد خیلی از مدعا فاصله می‌گیرد.

چون مدعای ما این است که سیره‌ی مستحدثه عقلاء اعتبار دارد، یعنی اگر عقلاء حقوقی، مثل «حق التألیف» را لازم الرعایة بدانند ما هم باید لازم الرعایة بدانیم. و اگر بخواهیم بگوییم «عرف» در «وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» شامل سیره‌های مستحدثه عقلاء می‌شود، بدین معناست که عمل کردن به این سیره‌های عقلائیه رجحان دارد، یعنی رجحان دارد که تو به سیره‌های مستحدثه عقلائیه امر کنی. این خیلی حرف نادرستی است، چون مدعای ما این است که اگر سیره عقلائیه بر امری قائم شد ما باید طبق آن عمل کنیم. به نظر ما – با دقتی که کردیم – نمی‌توانیم سیره‌های مستحدثه عقلاء را حجت بدانیم، و بر خلاف آنچه که امام (رضوان الله علیه) فرمودند نمی‌توان از ادله استفاده کرد که هر سیره‌ای که عقلاء بما هم عقلاء دارند میتواند برای فقیه سندیت و دلالت داشته باشد.

حل مشکل بر اساس استصحاب قهقرائی

در ما نحن فيه يك راه وجود دارد که بگوییم؛ الان سیره عقلاء بر لزوم رعایت حق التألیف است، ما شك می‌کنیم که آیا عقلاء زمان امام معصوم (ع) هم چنین سیره‌ای داشته‌اند یا نه؟ اینجا جای استصحاب قهقرائی است. استصحاب قهقرائی بر عکس استصحاب متعارف است. در استصحاب متعارف، یقین سابق و شك لاحق است، ولی در استصحاب قهقرائی شك سابق و یقین لاحق است.

مثلاً در اصول در باب معانی الفاظ می‌گویند؛ در زمان ما لفظ «صلاة» در این معنا ظهور دارد و موضوع له آن این معناست. شك می‌کنیم که آیا از اول که واضع لفظ صلاة را وضع کرد برای همین معنا وضع کرد تا نقلی واقع نشده باشد، یا برای معنای دیگری وضع کرده و از آن معنا به این معنا رسیده تا نقل محقق شده باشد؟ اینجا با استصحاب قهقرائی می‌گویند در گذشته هم به همین معنایی بوده که الان هست. حال در ما نحن فيه هم همین کار را انجام دهیم و بگوییم الان یقین داریم که عقلاء چنین

سیره‌ای دارند، شك می‌کنیم آیا در زمان معصوم(ع) نیز عقلاء چنین سیره‌ای داشته اند یا نه؟ استصحاب قهقرائی کنیم و بگوییم آن زمان چنین سیره‌ای بوده، نتیجه این می‌شود که درمانحن فیه این سیره، جزء سیر مستحدثه نیست.

اشکال جریان استصحاب قهقرائی در مانحن فیه

اما ولو اصل استصحاب قهقرائی درست است و از نظر حجیت، فرقی با استصحاب معمولی ندارد، لکن در مانحن فیه ما شك سابق نداریم. اگر از ما سؤال کنند که آیا در سابق عقلاء چنین سیره‌ای بر رعایت این حقوق داشته اند؟ ما یقین به عدمش داریم و یقین داریم که این سیره صد یا دویست ساله اخیر محقق شده است. پس مجالی برای استصحاب قهقرائی نیست.

نتیجه بحث تا اینجا

مهمترین دلیل برای «حق التألیف» تمسک به سیره عقلاست. ما سیره عقلاء را نسبت به موضوع پذیرفتیم. عقلاء می‌گویند اینجا حق است و نیز می‌گویند اینجا مال است، وقتی حق و مال شد دیگر کاری به عقلاء نداریم بلکه لزوم رعایت حق و مال از باب «لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه» است و اینها ادله نقلیه‌ای است که به آن استدلال می‌کنیم. اگر بخواهیم برای تنقیح موضوع به سیره عقلاء تمسک کنیم مانعی ندارد و استدلال تمام است ولی اگر بخواهیم از سیره عقلاء برای حکم استفاده کنیم و بگوییم چون سیره عقلاء بر لزوم رعایت این حقوق است پس ما رعایت آنرا لازم می‌دانیم، گفتیم که چون سیره، سیره مستحدثه است قابلیت استدلال ندارد.

دلیل دوم بر لزوم رعایت «حق التألیف» و سیره های مستحدثه

دلیل دوم برای رعایت حق التألیف، تمسک به کریمه «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» است. بیان استدلال این است: امروزه کسی که يك كتاب می‌نویسد و نسبت به این شخص حق التألیف می‌آید، با دیگری عقدی را برقرار می‌کند و می‌گوید من از شما يك میلیون تومان می‌گیرم و امتیاز و حق التألیف خودم را به شما منتقل می‌کنم. ما شك می‌کنیم آیا این عقد وجوب وفا دارد یا ندارد؟ «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» جریان پیدا میکند که وجوب وفا دارد.

اشکالات دلیل دوم

به نظر ما چند اشکال بر این استدلال وارد است؛

اولین اشکال این است که مراد از «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» ؛ یا همان عقود شرعیه است یعنی به عقودی که شارع امضاء کرده وفا کنید، که بنابراین باید اول احراز کنیم که این عقد، عقد شرعی است تا وفای به آن واجب باشد، و در مانحن فیه چنین چیزی محرز نیست. و یا آنگونه که مشهور می‌گویند «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» یعنی «ما یسمى بالعقد عند العقلاء» آنچه که عقلاء عقد می‌دانند، لکن عقد عقلانی فرع بر این است که يك چیزی مالیت داشته باشد و حق باشد تا عقدش صحیح باشد. اگر از اول گفتیم ما نمی‌دانیم این مال است یا مال نیست، نمی‌دانیم این حق است یا حق نیست، اگر روی آن عقد ببندند دیگر دلیلی نداریم که رعایت این عقد واجب است.

پس اشکال این است که چون در اینجا مال بودن و حق بودن برای ما محرز نیست، نه عقد عقلائیش برای ما معلوم است و نه عقد شرعیش، وقتی هیچکدام روشن نبود دیگر تحت عنوان «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» قرار نمی‌گیرد. مثلاً اگر کسی بین خودش و دیگری نسبت به درختان جنگل عقد بست، و ما اصلاً شك داریم که درختان جنگل در ملکیت شخصی واقع می‌شود یا نمی‌شود، اینجا هرگز «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» جریان پیدا نمی‌کند.

اشکال دوم این است که این دلیل، اخص از مدعاست. مدعی ما جایی است که اصلاً عقدی واقع نشده باشد، یعنی اگر کسی کتابی تألیف کرد - قبل از آنکه اصلاً عقدی واقع شود - آیا اصلاً حقی بنام «حق التألیف» دارد یا نه؟ بطوری که اگر کسی حق او را ضایع کند ضامن باشد یا اگر از دنیا رفت این حق به ارث برسد. شما نهایتاً با «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» عقدی که بر این حق بسته می‌شود را بتوانید درست کنید، اما این اخص از مدعاست. پس استدلال به این آیه شریفه هم تمام نیست و دو اشکال بر استدلال وارد است.

دلیل سوم بر لزوم رعایت «حق التألیف» و سیره‌های مستحدثه

دلیل سوم استدلال به «لا ضرر» است. بیان استدلال اینکه؛ اگر ما حق مؤلف را رعایت نکنیم، موجب ضرر بر اوست. کسی ده سال زحمت کشیده و تألیفی را نوشته، دیگری حق او را رعایت نکند و این کتاب را چاپ کند، و مثلاً بنام خودش هم منتشر کند - که متأسفانه واقع هم شده بوده، یک زمانی شخصی به کسی گفته من شنیدم شما در این موضوع مقاله‌ای نوشته‌اید که خطی است. گفته بود بله. گفته بود به من بدهید می‌خواهم مطالعه کنم. گرفته بود و چندی بعد بنام خودش چاپ کرده بود - این موجب ضرر است و «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» این را نفی می‌کند.

اشکالات دلیل سوم

در این استدلال نیز اشکالات متعددی وجود دارد.

اولین اشکال این است که معنای «لا ضرر» چیست؟ چند مبنا در آن وجود دارد؛ یکی مبنای مرحوم امام (رضوان الله علیه) است و آن اینکه اصلاً «لا ضرر» يك حکم حکومتی است که پیامبر (ص) فرموده است. اگر حکم حکومتی باشد دیگر قابل تعدی به موارد دیگر نیست. و نیز دیگر بر احکام اولیه ما حکومت ندارد. مبنای مشهور این است که می‌گویند «لا ضرر» يك حکم ثانوی است که حاکم علی ادلة الاحکام الاولیه. مثلاً دلیل می‌گوید «[إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ](#)» □ «لا ضرر» می‌گوید اگر وضو برای شما ضرری است نگیرید.

اشکال دوم این است که «لا ضرر» يك لسان نفی دارد، که حکم ضرری را بر می‌دارد. در حالی که مدعی ما این است که می‌خواهیم ببینیم کسی که تألیفی را انجام داده آیا حقی دارد یا نه؟ ما با «لا ضرر» نمی‌توانیم برای اثبات این حکم استدلال کنیم، چون لسان «لا ضرر»، لسان نفی است، و با لسان نفی نمی‌شود حقی را اثبات کرد.

اشکال سوم که عمده اشکال است این است که ضرر، فرع بر این است که يك جا حقی یا مالی وجود داشته باشد، و حال اینکه ما اینجا اصلاً نمی‌دانیم حقی وجود دارد یا ندارد. اگر کسی که کتاب را تألیف کرده حقی دارد دیگری این حق را از بین می‌برد اینجا ضرر صدق میکند، اما اگر اصلاً حقی یا مالی نباشد که ضرر وجود ندارد. پس به «لا ضرر» هم نمی‌توان استدلال کرد. دو دلیل دیگر مانده که ان شاء الله در جلسه بعد بررسی می‌کنیم.

و صلى الله على سيدنا محمد وآله اجمعين.